



۲۰۱۵/۱۱/۱۶

ولی احمد نوری

## ضیاء قاریزاده به دختران شرق



تقریباً چهل سال قبل شاعر با فرهنگ و آواز خوان نامدار افغانستان، مرحوم "ضیاء قاریزاده" که در توسعه بسیاری از مظاهر فرهنگی وطن خدمات با ارزش نموده است، به عنوان خطاب "به دختران شرق" که در این اثر پر قیمت دختر افغان را گلدسته آرزوی شرق خطاب می نماید:

### بشنو که تو آبروی شرقی گلدسته آرزوی شرقی

بعد او را متوجه ارزش های اصیل وطنش می گرداند. ضمناً زن و دختر افغان را به کسب علم و دانش توصیه می کند. مرحوم قاریزاده فکر پیشرفته و نظریات خویش را که افق جهانی دارد با کلمات پرشور و احساس در صفت، مقام، عزت و ارزش معنوی زن در جامعه و به زبان شیرین مادر چنین بیان می نماید:

ای دختر با تمیز مادر	ای لخت جگر عزیز مادر
ای تازه نهال باغ مشرق	ای روشنی ای چراغ مشرق
ای شرق بساط گلشن از تو	ای چشم امید روشن از تو
ای نامه نا نوشته شرق	ای حوروش ای فرشته شرق
ای آمده ها به انتظارت	اقبال غبار رهگذارت
ای مادر مهربان فردا	
ای کوکب آسمان فردا	
زان پیشترک که مرده باشم	داغ تو به خاک برده باشم
خواهم به زبان مادرانه	پندی دهمت درین زمانه

پندی دوسه بشنو از من زار      تا بخت شود ترا مددگار  
بنگر که ز پند من ثمر چیست؟      روی سخنم به جانب کیست؟  
بشنو که تو آبروی شرقی      گلدسته آرزوی شرقی

تو معنی و عشق و سوز داری

ایمان روان فروز داری

عشقی که ترا به جان نهداند      به دختر مغربی ندادند  
آن عقل و همه زمانه سازی      تو عشق و هزار بی نیازی  
با همچو ودیعه مؤثر      آن نیز چو گردت میسر  
الحق که شوی بروی دوران      ممتاز چو آفتاب رخشان  
برخیز دگر که روز کارست      غافل منشین که سخت عارست

هشدار که رنگ و بوی تقلید

مسعود نسا زدت به تزئید

دنیا نه همین خور است و نوشت      گیتی خرد است و چشم و گوشت  
مکتب برو و سبق بیاموز      علمست چو فرض حق بیاموز  
از جهل گریز و ذلت او      در علم گرای و عزت او  
در عصر اتوم و سده بیست      بی علم و هنر نمی توان زیست  
بیکار مباش کز عطالت      بیند بیکار رنج و ذلت

بیکاری به تن کسالت آرد

رنج و محن و علالت آرد

رو دامن دانش و خرد گیر      از دانش و از خرد مدد گیر  
اولاد تو تربیت پذیر است      این کار ترا که ناگزیر است  
بی علم مجال تربیت کو؟      بی پای طی منازل کو؟  
در دامن مادر خردمند      صد بار نکو نموی فرزند  
وقتی که گذشت باز ناید      گویند نفس دو دم نپاید

تعمیر جهان خراب بستند

این نقش به روی آب بستند

بگذشته نمی شود اعاده      از حال نمای استفاده  
در کشمکش و نزاع هستی      آماده بکن دفاع هستی

در دائره حیات باید      چون نقطه ترا ثبات باید  
در بحر محاط زندگانی      در زورق این جهان فانی  
زن لنگر و مرد بادبان است      زن بازوی مرد را توان است

زن هادی کاروان هستی است

زن تکیه نردبان هستی است

در حق و حقوق اجتماعی      در جمله شقوق اجتماعی  
سهم زن و مرد شد برابر      این است وصیئت پیغمبر(ص)  
در محمل و کاروان هستی      هستند دو همعنان هستی  
دو دست زهم گره گشاید      یکدست صدا نمی براید

ای تازه نهال باغ مشرق

ای روشنی ای چراغ مشرق

